بسم الله الرحمن الرحیم

# پاسخ به شبهه ی اسلام ستیزان : حضور امام حسن و امام حسین علیهما السلام در طبرستان و کشتار ایرانیان!

یکی از شبهاتی که اسلام ستیزان و کفار و منافقین آن را با هدف وارد ساختن طعن در امام حسن و امام حسین علیهما السلام و همچنین گاهی مخالفین شیعه از باب مشروعیت دادن به فتوحات وعمل خلفای مورد قبول خویش آن را مطرح می سازند، حضور حسنین علیهما السلام در فتوحات طبرستان می باشد. همچنین اسلام ستیزان مدعی می شوند که امام حسن و امام حسین علیهما السلام در کشتار مردم ایران نقش داشته اند!

در این نوشتار ابتدا متن شبهه را طرح کرده و سپس به پاسخ می پردازیم.

**متن شبهه**

تا لشکر اسلام نصرهم الله بر یزدگرد ظفر یافتند و او منهزم به ری افتاد باؤ با او بود، اجازت طلبید که بطریق طبرستان بگذرد و بکوسان آتشکده را که جدّ او آیوس بنیاد نهاد زیارت آند و بگرگان بدو پیوندد، یزدگرد اجازت داد. چون مدّت مقام و مکث او دراز شد خبر واقعه یزدگرد و غدر ماهوي سوري بدو رسید، فردوسي را معجز است در نظم سخن شاهنامه:

.

.

.

اما باو سر بتراشید و مجاور بکوسان بآتشگاه بنشست، ترآان جمله خراسان و طبرستان خراب آردند و از جانب عراق لشکر عمر با امام حسن بن علي علیهما السلام و عبدالله بن عمر الخطّاب و حذیفة الیماني و قُثم بن عبّاس با مالكِ اشتر نخعي بآمل آمدند و هنوز معسکر ایشان باقي است، مالکه دشت میگویند، اهل طبرستان از زحمت و صدمه ستوه شدند و اتفاق آرده آه اول ما را پادشاهي بزرگ قدر باید تا همه منقاد او شویم و از خدمت او عیب و عار نداریم ...

تاریخ طبرستان (ابن اسفندیار)، ص 174 و 175.

ابن عامر به قصد آن دیار رهسپار شد و سعید نیز برفت ولی ابن عامر بر او پیشی گرفت و سعید به غزای طبرستان رفت. گویند که حسن و حسین دو پسر علی بن ابی طالب علیهم السلام در این جنگ با وی همراه بودند. به قولی سعید بی آنکه از کسی فرمانی دریافت کند، از کوفه به قصد جنگ طبرستان رفت و الله اعلم.

فتوح البلدان بلاذری،ترجمه : محمد توکل، ص 235.

مردم گیلان و طبرستان و دیلمان سال ها در برابر هجوم سپاهیان اسلام پایداری و مقاومت کردند و در حقیقت اعراب مسلمان هیچ گاه نتوانستند گیلان و طبرستان و دیلمستان را تصرف نمایند.در زمان عثمان اعراب برای فتح طبرستان تلاش بسیار کردند و سعید بن عاص به دستور عثمان به سوی طبرستان روانه شدند.در این هجوم امام حسن و امام حسین (فرزندان حضرت علی) نیز با سعید بن عاص همراه بودند.

مختصر البلدان (ابن فقیه)، ص 152. / تاریخ طبری، ج5،ص 2116.

در سال سی ام هجری یعنی هفت سال پس از خلافتش(عثمان) آن فرمانده ماجراجوی عرب (سعید بن عاص) را با نیروی تازه نفس از کوفه بسوی تبرستان فرستاد. دو فرزند علی امام حسن و امام حسین هم بسمت مجاهدان اسلامی که این جهاد برای خاندان مسلمان وظیفه و شعاری بشمار می آمد زیر دست این فرمانده اموی حرکت کردند.....

این نیروی تازه نفس بحدود تبرستان رسید و نخستین دژ مستحکم و قلعه ناگشودنی آن برخورد کرد و سعید بن عاص دانست که تصرف این دژ ناممکن است.

سعید هیئتی را به قلعه فرستاد و تقاضای صلح و تادیه جزیه نمود. پس از گفتگوی بسیار اسپهبد قلعه برای جلوگیری از خونریزی پیشنهاد صلح او را پذیرفت بشرط اینکه نیروی تازیان بمردم قلعه و دفاع کنندگان این دژ آسیبی نرسانند. این شرط پذیرفته شد و اسپهبد نامبرده دستور گشودن دروازه های کوه پیکر قلعه را داد.هنگام باز شدن دروازه بزرگ قلعه که چندین گز طول و عرضش بود و با کبکبه و وقاری آهسته آهسته روی پایه های قطور آهنی میچرخید و باز میشد عربها به تماشای آن ایستاده و حیرت زده بودند. سعید بن عاص فرمانده عرب با تمام نیروی خود درون قلعه آمد و مطابق نقشه ای که قبلا طرحریزی کرده بودند دستور داد بی درنگ نقاط بلند و سخت قلعه را اشغال کنند و نیروی ایران را خلع سلاح نمایند. فردای آن روز یکایک مدافعان قلعه را گرفت، بعضی را در زنجیر نگاه داشت و بیشتر آنها را کشت. کشتاری بیرحمانه در قلعه انجام داد ...

**پاسخ به شبهه**

اول : اسلام ستیزان و معاندان به منظور معتبر و قوی جلوه دادن این گزارش تاریخی سعی می کنند تا آن را از منابع مختلف نقل کنند و گمان کرده اند که صرفا نقل یک مطلب از منابع مختلف به معنای قوت و صحت آن است! این در حالی است که در موضوعات مختلف و به خصوص گزارش های تاریخی آن چه که مهم است این نکته می باشد که نقل تاریخی ابتدا در چه منابعی نقل شده و با قدمت ترین مصادری که آن را نقل کرده اند کدام می باشند ؟ سپس اعتبار خود گزارش تاریخی مورد ارزیابی قرار می گیرد.

دوم : به منظور اعتبار سنجی ارزش گزارش های تاریخی فوق، ابتدا به سال وفات مولف کتاب ها به ترتیب دقت می کنیم :

بلاذری (متوفای 279 هـ)

طبری (متوفای 310 هـ)

ابن الفقیه (متوفای 340 هـ)

ابن اسفندیار (قرن هفتم)

زین العابدین رهنما (متوفای 1368 ش)

پر واضح است که در بین گزارش ها و نقل های بالا، گزارش بلاذری و طبری و ابن الفقیه از نظر قدمت زمانی ارزش بررسی و ارزیابی دارند و در مورد سایر منابع بایستی ببینیم که داستان را از کجا و چه کسی نقل کرده اند؟

سوم : بلاذری در کتاب خویش «فتوح البلدان» چنین نقل می کند :

**فتح جرجان وطبرستان ونواحيها**

قَالُوا: ولي عُثْمَان بْن عفان رحمه الله سعيد بن العاصي بن سعيد بن العاصي ابن أمية الكوفة في سنة تسع وعشرين فكتب مرزبان طوس إليه وإلى عَبْد اللَّه بْن عَامِر بْن كريز بْن ربيعة بْن حبيب بْن عَبْد شمس وهو عَلَى البصرة يدعوهما إِلَى خراسان عَلَى أن يملكه عليها أيهما غلب وظفر فخرج ابن عَامِر يريدها وخرج سَعِيد فسبقه ابن عَامِر فغزا سَعِيد طبرستان، ومعه في غزاته فيما يقال الْحَسَن والْحُسَيْن ابنا علي بْن أَبِي طالب عليهم السلام.

البلاذري، أحمد بن يحيي بن جابر (المتوفى 279هـ)، فتوح البلدان، نالناشر: دار ومكتبة الهلال، 1988 م.

فتح جرجان و طبرستان و مناطق آن

گفته اند : عثمان بن عفان، سعید بن عاص را در سال 29 هجری حاکم کوفه قرار داد و حاکم طوس برای او و عبد الله بن عامر که حاکم بصره بود نامه نوشت و از آن دو دعوت کرد تا به خراسان بیایند وهر کدام که پیروز گشتند حاکم و مالک آن جا گردند.به همین دلیل ابن عامر به قصد آن جا خارج شد و سعید بن عاص نیز چنین کرد اما عبد الله بن عامر از او پیشی گرفت و به همین دلیل سعید بن عاص در طبرستان جنگید و آن طور که گفته می شود در بین جنگجویان او حسن و حسین دو فرزند علی بن ابی طالب علیهم السلام نیز بودند.

الف) کتاب فتوح البلدان کتابی است سُنّی و نه شیعی ! بنا بر این به منظور استدلال بر شیعیان حجیت لازم را ندارد.هر مذهب و مکتبی عقیده ی خویش را از کتاب های معتبر در نزد خودش اخذ می کند و در مقابلِ هر مذهب و عقیده ای بایستی به کتب و مطالبی استناد کرد که مورد قبول آن ها بوده و در نزد آن ها معتبر است.(قاعده ی الزام خصم)

ب) بین بلاذری (متوفای 279 هجری قمری) و سال وقوع حادثه (زمان خلافت عثمان) فاصله ی بسیار زیادی وجود دارد و بلاذری این مطلب را بدون هیچ سند و واسطه ای نقل کرده است.این نکته نیز در کنار سایر ایرادات اعتبار این گزارش را بیش از پیش خدشه دار می سازد.

ج) بلاذری حضور حسنین علیهما السلام در طبرستان را با صیغه ی مجهول «یقال» (گفته می شود) نقل کرده است که این نشان دهنده ی عدم اطمینان وی به این نقل می باشد.

با توجه به این سه نکته ی مهم، گزارش بلاذری فاقد هر نوع حجیت جهت استدلال در برابر شیعه ی امامیه می باشد.

چهارم : طبری در کتاب خویش چنین نقل می کند :

**حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ شَبَّةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُجَاهِدٍ، عَنْ حَنَشِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: غَزَا سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ مِنَ الْكُوفَةِ سَنَةَ ثَلاثِينَ يُرِيدُ خُرَاسَانَ، وَمَعَهُ حُذَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ وَنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ الله ص، وَمَعَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وعبد الله ابن عُمَرَ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ ...**

**الطبري، أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب (المتوفى310)، تاريخ الطبري،ج 4،ص 269، ناشر: دار التراث – بيروت، الطبعة: الثانية - 1387 هـ .**

عمر بن شبة برای من از علی بن محمد از علی بن مجاهد از حنش بن مالک نقل کرد که سعید بن العاص در سال سی ام هجری از کوفه به قصد خراسان حرکت کرد و حذیفة بن الیمان و گروهی از اصحاب رسول الله (ص) و حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عمرو بن العاص و عبد الله بن زبیر همراه او بودند ...

بررسی گزاش تاریخ طبری:

الف) کتاب تاریخ طبری کتابی است سُنّی ونه شیعی! بنا بر این به منظور استدلال بر شیعیان حجیت لازم را ندارد.هر مذهب و مکتبی عقیده ی خویش را از کتاب های معتبر در نزد خودش اخذ می کند و در مقابل هر مذهب و عقیده ای بایستی به کتب و مطالبی استناد کرد که مورد قبول آن ها بوده و در نزد آن ها معتبر است.(قاعده ی الزام خصم)

ب) طبری به اعتراف خودش بسیاری از حقایق تاریخی را کتمان می کرده و از نقل آن خودداری کرده است. برای نمونه به این موارد توجه کنید:

وفی هَذِهِ السنة- أعنی سنة ثَلاثِينَ- كَانَ مَا ذكر من أمر أبی ذر ومعاوية، وإشخاص مُعَاوِيَة إِيَّاهُ من الشام إِلَى الْمَدِينَةِ، وَقَدْ ذكر فِی سبب إشخاصه إِيَّاهُ منها إِلَيْهَا أمور كثيرة، كرهت ذكر أكثرها.

الطبری، أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب (المتوفی310)،ج4، ص 283، تاريخ الطبری، ناشر: دار المعارف، الطبعة : الثانية، 1387 هـ - 1967 م.

و در این سال - یعنی سال سی ام - اتفاقات بین ابوذر و معاویه و تبعید ابوذر از شام رخ داد و در مورد علت تبعید ابوذر موارد زیادی نقل شده است که من خوش نداشتم آن را ذکر کنم.

وَأَمَّا الْوَاقِدِيُّ فَإِنَّهُ ذَكَرَ فِی سَبَبِ مَسِيرِ الْمِصْرِيِّينَ إِلَى عُثْمَانَ وَنُزُولِهِمْ ذَا خَشَبٍ أُمُورًا كَثِيرَةً، مِنْهَا مَا قَدْ تقدم ذكريه، وَمِنْهَا مَا أَعْرَضْتُ عَنْ ذِكْرِهِ كَرَاهَةً مِنِّی لِبَشَاعَتِهِ.

الطبری، أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب (المتوفی310)،ج4، ص 356، تاريخ الطبری، ناشر: دار المعارف، الطبعة : الثانية، 1387 هـ - 1967 م.

اما واقدی در مورد راه افتادن اهل مصر به سمت عثمان و بت خشم و غضب آمدنشان به سوی او موارد زیادی را ذکر کرده است و که به برخی از آن ها اشاره شد و من به دلیل زشتی برخی از آن ها از نقلش خودداری کردم.

ذكر الخبر عن قتل عثمان رضی الله عنه

وَفِی هَذِهِ السَّنَةِ قُتِلَ عُثْمَانُ بْن عَفَّانَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُ.

ذكر الخبر عن قتله وكيف قتل:

قَالَ أَبُو جَعْفَر رحمه اللَّه: قَدْ ذكرنا كثيرا من الأسباب الَّتِی ذكر قاتلوه أَنَّهُمْ جعلوها ذريعة إِلَى قتله، فأعرضنا عن ذكر كثير منها لعلل دعت إِلَى الإعراض عنها ...

الطبری، أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب (المتوفی310)،ج4، ص 365، تاريخ الطبری، ناشر: دار المعارف، الطبعة : الثانية، 1387 هـ - 1967 م.

نقل خبر قتل عثمان

در این سال عثمان بن عفان کشته شد.

نقل خبر قتل عثمان و چگونگی آن :

طبری می گوید : بسیاری از دلایلی که قاتلان عثمان آن را گفته اند و وسیله ای برای قتلش قرار داده اند را ذکر کردیم و از نقل بسیاری از آن ها به دلایلی که موجب روی گرداندن از آن می شود خودداری کردیم …

نکته: توجه داشته باشید که صحابه قاتلان اصلی عثمان بودند و همچنین بسیاری به نابرابری های اجتماعی و ثروت اندوزی عثمان بن عفان و اطرافیانش معترض بودند و این چنین است که طبری از ذکر تمامی ادله ای که قاتلان عثمان بدان استناد کرده اند روی گردانده است!

وذكر هِشَام، عن أبي مخنف، قَالَ: وَحَدَّثَنِي يَزِيد بن ظبيان الهمداني، أن مُحَمَّد بن أبي بكر كتب إِلَى مُعَاوِيَةَ بن أَبِي سُفْيَانَ لما ولي، فذكر مكاتبات جرت بينهما كرهت ذكرها لما فِيهِ مما لا يحتمل سماعها العامة.

الطبري، أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب (المتوفى310)، ج4، ص 557، تاريخ الطبري، ناشر: دار المعارف، الطبعة : الثانية، 1387 هـ - 1967 م.

هشام از ابی مخنف نقل کرده است که وی می گوید : یزید بن ظبیان همدانی برایم نقل کرد که محمد بن ابی بکر زمانی که معاویه به قدرت رسید برای او نامه نوشت.به همین دلیل ابومخنف مکاتباتی که بین آن دو صورت گرفته را نقل کرده است که من (طبری) به دلیل آن که عامه ی مردم شنیدن آن را تاب نمی آوردند خوش نداشتم آن ها را نقل کنم.

به راستی چگونه می توان با استناد به کلام چنین شخصی در نقل تاریخی که جهت خدشه دار کردن چهره اهل بیت علیهم السلام و مشروعیت دادن به کارهای خلفا و برخی اصحاب است اعتماد کرد ؟!

پ) تاریخ طبری همان کتاب تاریخی است که گاهی در خصوص جزئی ترین موارد از زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مطلب نقل کرده است اما در سراسر این کتاب هیچ اشاره ای به مشهور ترین اتفاقا تاریخ اسلام بعد از بعثت یعنی ((غدیر)) نکرده و در این کتاب به سادگی از کنار آن رد شده است!!!

ج) طبری و کتاب تاریخش از دید علماء و محققین شیعه ی امامیه فاقد اعتبار لازم جهت اخذ حقائق تاریخی می باشد و از دید علمای شیعه وی فردی متعصب بوده است که در راستای پنهان کردن حقیقت و نشر اکاذیب تلاش فراوانی نموده است و کتاب تاریخ وی نیز پر است از جعلیات و اباطیل که بهانه به دست دشمنان اسلام داده است که برای نمونه علامه امینی (رض)، علامه عسگری (رض)، علامه محمد تقی شوشتری (رض) و آیت الله شیخ محمد صادق نجمی (رض) سخنان صریحی در این خصوص دارند که از حوصله این نوشتار خارج است.

د) از آن جا که طبری این گزارش تاریخی را با سلسله سند نقل کرده است، ارزش آن از نقل بلاذری که همراه با تردید در اصل حضور حسنین علیهما السلام بود به مراتب بیشتر است.اکنون که طبق نکته ی (الف) و (ب) مشخص شد این گزارش از نظر شیعه فاقد حجیت و اعتبار است، بایستی این سلسله سند را طبق مبانی اهل تسنن بررسی کنیم تا ببینیم آیا از نظر آنان اعتباری دارد یا خیر ؟

در سند روایت نام «علی بن مجاهد» به چشم می خورد که به شهادت رجالیون اهل تسنن وی فردی کذاب و دروغ پرداز و اهل جعل کردن بوده است!

**نا عبد الرحمن نا علي بن الحسن الهسنجاني قال سألت ابا جعفر الجمال عن على بن مجاهد فقال كذاب.**

**ابن أبي حاتم الرازي التميمي، ابومحمد عبد الرحمن بن أبي حاتم محمد بن إدريس (المتوفى 327هـ)، الجرح والتعديل، ج 6، ص 205، الناشر: مجلس دائرة المعارف العثمانية، الطبعة: الأولى، 1271هـ ـ 1952م.**

**عَليّ بن مُجَاهِد الكابلي أَبُو مُجَاهِد قَالَ يحيى بن الضريس هُوَ كَذَّاب.**

**ابن الجوزي، عبد الرحمن بن علي بن محمد، أبو الفرج (المتوفى579هـ)، الضعفاء والمتروكون،ج 2، ص 198، تحقيق: عبد الله القاضي، دار النشر: دار الكتب العلمية – بيروت، الطبعة : الأولى ، 1406 هـ .**

**عَليّ بن مُجَاهِد كَذَّاب تراه.**

**الذهبي الشافعي، شمس الدين ابوعبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (المتوفى 748 هـ)، المغني في الضعفاء، ج 2، ص 454، تحقيق: د. نور الدين عتر، طبع على نفقة : إدارة إحياء التراث الإسلامي بقطر.**

**على بن مجاهد [ت] الكابلي : عن ابن إسحاق.كذبه يحيى بن الضريس، ومشاه غيره.ووثق.وقال ابن معين: كان يضع الحديث.وقال السليماني: فيه نظر.**

**الذهبي الشافعي، شمس الدين ابوعبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (المتوفى 748 هـ)، ميزان الاعتدال في نقد الرجال، ج 3، ص 152، تحقيق: علي محمد البجاوي، الناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت – لبنان، الطبعة: الأولى، 1382 هـ – 1963 م.**

ملاحظه می فرمایید که «علی بن مجاهد» به شهادت علمای اهل تسنن فردی است کذاب و وضاع و به همین دلیل مطالب نقل شده از وی در این گونه موارد هیچ حجیتی ندارد و کاملا از اعتبار ساقط است.(دقت داشته باشید که نقل های این راوی به دلیل دارا بودن جرح مفسر (دروغ و جعل) کاملا از اعتبار ساقط است و حتی اگر کسی وی را توثیق کند مورد اعتنا قرار نمی گیرد.)

راوی دیگری که نام وی در سند به چشم می خورد «حنش بن مالک» می باشد که با جست و جو در کتب تراجم و رجال در می یابیم وی فردی است مجهول و ناشناخته و نامی از او در کتب معتبر رجالی دیده نمی شود.

در نتیجه این گزارش تاریخی حتی بر اساس مبانی اهل تسنن از جهت سندی هیچ اعتباری ندارد و بلکه به دلیل وجود راوی کذاب و وضاع در سلسله ی نقل کنندگان آن در معرض اتهام دروغ و جعل می باشد!

هـ) محمد صبحی حسن حلاق (محقق سَلَفی و متعصب کتاب صحیح و ضعیف تاریخ طبری) در مورد اخباری که طبری در مورد ماجرای فتح طبرستان نقل کرده می نویسد :

قلنا : أخرج الطبري ثلاث روايات ضعيفة في فتح طبرستان في سنة (30 هـ) وفي إسناد اثنين منهما علي بن مجاهد وهو متروك، والرواية الثالثة منقطعة الإسناد وفيها من لم نجد له ترجمة.

حلاق،محمد صبحي حسن /البرزنجي،محمد بن طاهر،صحيح وضعيف تاريخ الطبري، ج 3، ص 315، الناشر : دار ابن كثير، الطبعة : الأولى، 1428 هـ - 2007 م.

ما می گوییم : طبری سه روایت ضعیف در مورد فتح طبرستان در سال 30 هجری قمری نقل کرده که در سند دو مورد از آن ها علی بن مجاهد وجود دارد و او متروک الحدیث است و روایت سوم نیز از جهت سندی منقطع است و در سند آن کسی وجود دارد که من شرح حال او را نیافتم.

بنا بر این محقق سَلَفی ،محمد صبحی حسن خلاق، نیز این روایت را ضعیف می داند.

و) گذشته از عدم اعتبار گزارش طبری از جهت سندی، این گزارش از جهت متنی نیز دارای اشکال اساسی بوده و اصطلاحا «مضطرب المتن» می باشد.به این معنا که طبری دقیقا یک صفحه بعد و در همان بخش مربوط به اخبار فتح طبرستان روایتی را با همان سند یعنی( ***حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ شَبَّةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُجَاهِدٍ، عَنْ حَنَشِ بْنِ مَالِكٍ*** ) نقل می کند و از افراد حاضر در فتح طبرستان نام می برد که تمامی اسامی سابق به جز امام حسن و امام حسین علیهما السلام در آن وجود دارد.در چنین حالتی متن با توجه به وجود یا عدم وجود نام حسنین علیهما السلام دارای اضطراب است و قابل استدلال نیست.

پنجم: ابن الفقیه (صاحب کتاب «البلدان») نیز بدون ذکر سند به حضور امام حسن و امام حسین علیهما السلام در طبرستان اشاره کرده که در اینجا نکته ی اساسی آن است که ابن الفقیه در کتاب «البلدان» خویش بسیاری از مطالب را از فتح البلدان بلاذری نقل می کند و در برخی مواقع به نام او اشاره کرده و در برخی مواقع

هم اشاره ای نمی کند و اتفاقا در بخش مربوط به طبرستان نیز چنین است و از فتح البلدان بلاذری بسیار نقل کرده است.

محقق کتاب «البلدان» در چاپ «عالم الکتب» می نویسد :

... إلّا أنّ وجود كتابه فتوح البلدان بين أيدينا أتاح لنا معرفة النصوص التي نقلها ابن الفقيه عنه- وهي كثيرة- وكذلك الأمر بالنسبة لابن قتيبة الدينوري وغيره.

ابن الفقيه،أبو عبد الله أحمد بن محمد بن إسحاق (المتوفى 365 هـ)، البلدان، ص 13، المحقق: يوسف الهادي، الناشر: عالم الكتب، الطبعة: الأولى، 1416 هـ - 1996 م.

... الا این که وجود کتاب فتوح البلدان بلاذری در دستان ما شناخت متونی که ابن الفقیه آن را [از این کتاب] نقل کرده – و زیاد است – فراهم کرده است و همچنین در مورد ابن قتیبه ی دینوری و غیر از او.

أشار إلى اسم البلاذري ثلاث مرات، إلّا أنه نقل مقاطع طويلة عنه من كتابه (فتوح البلدان) دون أن يشير ولا مرة واحدة إلى اسم الكتاب. كما أن المعلومة المتعلقة بكور طبرستان التي صدّرها ب (قال البلاذري) لم نجدها في فتوح البلدان الذي بين أيدينا.

ابن الفقيه،أبو عبد الله أحمد بن محمد بن إسحاق (المتوفى 365 هـ)، البلدان، ص 15، المحقق: يوسف الهادي، الناشر: عالم الكتب، الطبعة: الأولى، 1416 هـ - 1996 م.

ابن الفقیه سه مرتبه به نام بلاذری اشاره کرده است الا این که مقاطع طولانی ای را از کتاب «فتوح البلدان» وی نقل کرده است بدون این که حتی یک مرتبه به نام کتاب اشاره کند همانطور که مطلب متعلق به طبرستان که آن را با «قال البلاذری» آورده است ما آن را در «فتوح البلدان» ی که در دست ماست نیافتیم.

وهو يحوّر في بعض كلمات البلاذري أحيانا ولا يكلف نفسه بالإشارة لا إلى (فتوح البلدان) ولا (البلاذري).

ابن الفقيه،أبو عبد الله أحمد بن محمد بن إسحاق (المتوفى 365 هـ)، البلدان، ص 16، المحقق: يوسف الهادي، الناشر: عالم الكتب، الطبعة: الأولى، 1416 هـ - 1996 م.

ابن الفقیه گاهی برخی از سخنان بلاذری را تغییر می دهد و خود را موظف نمی داند که نه به «فتوح البلدان» و نه به «بلاذری» اشاره کند.

بنا بر این کتاب «البلدان» از «ابن الفقیه» گزارش مستقلی را نقل نکرده و اصل نقل وی از «فتوح البلدان» بلاذری است که بالاتر در مورد آن صحبت کردیم و بدان پاسخ دادیم.

ششم: در مورد آنچه که از کتاب «تاریخ طبرستان» از «ابن اسفندیار» نقل شده :

الف) این کتاب از منابع دست اول و درجه یک تاریخی به حساب نمی آید و از منابع دست چندم است.

ب) این کتاب از آثار تاریخی متأخر است و از این جهت به خصوص در مورد نقل مسائل تاریخی صدر اسلام و قرون اولیه اعتبار بالایی ندارد مگر آن که سندی ارائه داده باشد و یا از مصادر متقدم نقل کرده باشد.

ج) مؤلف کتاب (حسن بن اسفندیار) نیز شخصیت چندان شناخته شده ای نیست و در شمار مورخین معتبرِ طراز اول نیست.

د) گزارش حضور حسنین علیهما السلام (که البته ما تنها نام امام حسن علیه السلام را در گزارش ابن اسفندیار مشاهده می کنیم و اثری از نام امام حسین علیه السلام در آن نیافتیم) فاقد هر نوع سند یا ارجاع به منابع متقدم می باشد و از این جهت اعتباری ندارد.

بنا بر این استناد به کتاب تاریخ طبرستان نیز هیچ چیزی را ثابت نمی کند.

هفتم: در مورد آنچه از کتاب «زندگانی امام حسین» از زین العابدین رهنما نقل شده است :

الف) این کتاب فی نفسه ارزش استناد تاریخی ندارد چرا که به وسیله یکی از نویسندگان معاصر نگارش یافته است و باید گزارش او را ریشه یابی کرد.

جناب رهنما اصل این گزارش را همانطور که در صفحه ی 326 از جلد دوم کتابش در پاورقی ذکر می کند، از کتاب «فتوح البلدان» بلاذری نقل کرده است و ما در بخش «سوم» در مورد گزارش بلاذری سخن گفتیم.

ب) اسلام ستیزان حتی نقل جناب رهنما را نیز با تحریف و تقطیع نقل کرده اند! ایشان در مورد حضور امام حسین علیه السلام در ایران می نویسد:

حسین که در آن تاریخ گفتند 26 و یا 27 سال داشت، به واسطه ی همزیستی با بی بی شهربانو دلی آکنده از مهر و محبت به ایران داشت.با چنین شور و عشقی به همراهی سپاهیان مجاهد قدم به ایران نهاد و به هر کجا می رسید با نظر مهر و محبت به ایرانیان نگاه می کرد.

رهنما،زین العابدین (متوفای 1368 ش)،زندگانی امام حسین بن علی علیه السلام، ج 2، ص 326،نوبت چاپ : ششم،ناشر : چاپخانه ی بیست و پنجم شهریور، 1349 ش.

و در مورد عکس العمل امام حسین علیه السلام نسبت به جنایات سعید بن العاص می نویسد :

حسین از این پیشامد ناهنجار برآشفت که با سعید العاص پرخاش سخت نمود و گفت :

- تو از این تاریخ دیگر شایستگی فرماندهی مسلمانان را نداری.با آن قول و قرار و عهد و پیمان با ایرانیان، عهد و پیمانی که همیشه نزد رسول خدا محترم شمرده می شد چگونه به خود اجازه دادی این عمل ننگین را مرتکب شوی و به جان و مال مردم بی پناه دست درازی کنی و همه را از دم تیغ بگذرانی و مال آنان را به غارت ببری.

من که یک مجاهد اسلامی هستم این ننگ و نفرت را رو به روی همه ی مسلمانان و مجاهدان اسلامی نقش صورت و چهره ی کریه خودت می سازم تا همه بدانند که این رفتار ناشایسته ی تو زاییده ی اخلاق زشت و طینت ناپاک خودت بوده و به هیچ وجه ارتباطی با مسلمانان و اخلاق کریم آن ها ندارد.زیرا تو مانند دیگر افراد خاندان بنی امیه هیچ گاه به پیامبر اسلام و مبادی بلند و پاک آن ایمانی نیاوردی و همان راه گمراهان قبیله ی خود را در پیش داری.من اکنون از همین جا به مدینه باز می گردمو خلیفه را از سوء رفتار تو آگاه می کنم.

همان روز حسین با برادر بزرگ تر خود و چند تن از مسلمانان دیگر از قلعه بیرون آمده و راه مدینه را در پیش گرفت و این نخستین اختلاف حسین (ع) با خاندان بنی امیه بود.

روزی که این کاروان کوچک وارد مدینه شد و شرح واقعه را حسین ابتدا به پدرش علی (ع) و سپس به همه ی مسمانان گفت امیر مؤمنان علی (ع) همان دم به مسجد شتافت و به عثمان که خلافت را با تحمل این ننگ ها به عهده گرفته بود چنین گفت :

- دست این افراد ناپاک و آزمند را از ریاست و فرماندهی مسلمانان کوتاه کن.به این ننگ و رسوایی خاتمه بده.راضی مشو که اعتماد و اطمینانی که رسول خدا در دل ها به وجود آورده از میان برود.آن وقت است که همه چیز در هم شکسته می شود و همه ی سازمان های عقیدتی مردم فرو می ریزد.

عثمان در مقابل این سخنان چه گفت و چه کرد؟ هیچ! آن قدر در چنگال اطرافیان خود باقی ماند تا مردم بر او شوریدند.

رهنما،زین العابدین (متوفای 1368 ش)،زندگانی امام حسین بن علی علیه السلام،ج 2،ص 327 و 328،نوبت چاپ : ششم،ناشر : چاپخانه ی بیست و پنجم شهریور، 1349 ش.

ملاحظه می فرمایید که این بخش مهم از سخنان «زین العابدین رهنما» به وسیله ی اسلام ستیزان حذف و تقطیع شده است و اگر کامل نقل می شد، استدلال آن ها به کتاب ایشان را فاقد اعتبار می کرد.

البته لازم به ذکر است که ما این وصف را در کتب تاریخی متقدم مانند تاریخ طبری و فتوح البلدان بلاذری (در بخش فتح طبرستان) نیافتیم و اساسا اصل گزارش را فاقد اعتبار می دانیم چه برسد به این وصفیات و داستان ها و آن را جعلی و دروغ می دانیم اما اصل کلام ما آن است که اسلام ستیزان می بایست امانت را در نقل رعایت می کردند که البته خیانت کرده اند!

هشتم: اهل بیت علیهم السلام همواره تاکید خاصی بر جهاد فی سبیل الله داشته اند اما در عین حال با مراجعه به تاریخ در می یابیم که امیر المؤمنین علیه السلام که جنگاوری و دلاوری ایشان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله زبانزد خاص و عام و دوست و دشمن بود، هرگز خودشان در فتوحات خلفاء شرکت نکردند. تا جایی این مطلب واضح است که ابن تیمیه (عالم سرشناس مخالفین شیعه) میگوید:

وَعَلِيٌّ بَعْدَ مَوْتِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - لَمْ يَشْهَدْ قِتَالَ الرُّومِ وَفَارِسَ ...

ابن تیمیه الحرانی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم (المتوفی 728 هـ)، منهاج السنة النبوية، ج8، ص 90، تحقيق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، الطبعة: الأولى، 1406 هـ - 1986 م.

علی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه [و آله] و سلم در جنگ با روم و فارس حاضر نبود ...

وَجَمِيعِ الْحُرُوبِ الَّتِي حَضَرَهَا عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلَاثَةُ حُرُوبٍ الْجَمَلُ وصفين وَحَرْبُ أَهْلِ النهروان. وَاَللَّهُ أَعْلَمُ.

ابن تیمیه الحرانی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم (المتوفی 728 هـ)، مجموع الفتاوی، ج4، ص 493، المحقق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، الناشر: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف - المدينة النبوية، المملكة العربية السعودية، عام النشر: 1416هـ/1995م.

تمامی جنگ هایی که علی رضی الله عنه بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه [و آله] و سلم در آن ها حاضر بود سه جنگ جمل و صفین و نهروان است.الله اعلم.

علاوه بر این، امیر المؤمنین علیه السلام آن طور که در برخی گزارش ها آمده در اکثر مواقع به حسنین علیهما السلام اجازه ی حضور مستقیم و رو در رو در جنگ ها با دشمنان را نمی دادند و علت اصلی نیز حفظ جان ایشان و جایگاه والای آنان بوده است و در عوض محمد حنفیه را برای مبارزه می فرستادند:

و من كلام له ع في بعض أيام صفين و قد رأى الحسن ابنه ع يتسرع إلى الحرب

امْلِكُوا عَنِّي هَذَا الْغُلَامَ لَا يَهُدَّنِي فَإِنَّنِي أَنْفَسُ بِهَذَيْنِ يَعْنِي الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع عَلَى الْمَوْتِ لِئَلَّا يَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ ص.

سيد رضي، نهج البلاغة؛ خطب الامام علي عليه السلام، ص 323، تحقيق: شرح: فيض الاسلام - صبحي الصالح، ناشر : هجرت، الطبعة : الأولى، 1414 هـ.

در یکی از روزهای نبرد صفّین، امام حسن علیه السّلام را دید که به سرعت در لشکر دشمن در حال پیشروی است فرمود : این جوان را نگه دارید، تا پشت مرا نشکند، که دریغم آید مرگ، حسن و حسین علیهما السّلام را دریابد.نکند با مرگ آنها نسل رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از بین برود!

وَ قِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَبُوكَ يَسْمَحُ بِكَ فِي الْحَرْبِ وَ يَشُحُّ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ هُمَا عَيْنَاهُ وَ أَنَا يَدُهُ وَ الْإِنْسَانُ يَقِي عَيْنَيْهِ بِيَدِهِ.

وَ قَالَ مَرَّةً أُخْرَى وَ قَدْ قِيلَ لَهُ ذَلِكَ أَنَا وَلَدُهُ وَ هُمَا وَلَدَا رَسُولِ اللَّهِ ص.

الإربلي، أبي الحسن علي بن عيسي بن أبي الفتح (المتوفى 693هـ)، كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج2، ص 25، التحقيق : هاشم رسولي محلاتي، ناشر: بنی هاشمی - تبریز، الطبعة الأولى، 1381 هـ.

التنوخي البصري، المحسن بن علي بن محمد (المتوفى 384 هـ)، المستجاد من فعلات الأجواد، ص 73.

الآبي، ابوسعد منصور بن الحسين (المتوفى 421هـ)، نثر الدرر في المحاضرات، ج1، ص 281، تحقيق: خالد عبد الغني محفوط، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت /لبنان، الطبعة: الأولى، 1424هـ - 2004م.

به محمد حنفیه رحمه الله گفته شد که پدرت به تو اجازه ی جنگیدن می دهد در حالی که حسن و حسین علیهما السلام را بسیار کم به جنگ می برد! محمد حنفیه گفت : حسن و حسین علیهما السلام چشمان علی بن ابی طالب علیه السلام هستند و من دست او هستم و انسان با دستش خطر را از دو چشمش دور می سازد.

محمد حنفیه یک بار دیگر که چنین به او گفته شد پاسخ داد : من فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام هستم و حسن و حسین علیهما السلام فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند.

با توجه به این نکته ی مهم اصلا معقول نخواهد بود که امیر المؤمنین علیه السلام حسنین علیهما السلام را همراه با لشکر خلیفه ی وقت به منطقه ای دوردست بفرستد چرا که امیر المؤمنین در پی حفظ جان حسنین علیهما السلام بوده و به همین دلیل ایشان را بعدا در جنگ های زمان خود به صورت جدی و اساسی تا جایی که امکان داشت به کار نگرفت تا مبادا خطری برای ایشان رخ دهد.

نُهُم: دیدگاه اهل بیت علیهم السلام و در رأس ایشان امیر المؤمنین علیه السلام وحسنین علیهما السلام نسبت به خلفاء ثلاثه بر اساس کتب شیعه و اهل تسنن واضح است و البته در اینجا مجال تفصیل نیست. از طرف دیگر بر اساس کلام اهل بیت علیهم السلام جهاد کردن فقط در زیر پرچم امام عادل و خلیفه ی شرعی و یا با اذن او جایز است. با توجه به این دو نکته ی مهم، پر واضح است که جهاد کردن ائمه ی معصومین علیهم السلام در زیر پرچم ائمه ی ظلم و جور و خلفای غیر شرعی امری است باطل و غیر ممکن و این نیز دلیل دیگری است بر بطلان حضور حسنین سلام الله علیهما در فتوحات خلفاء.

در این زمینه نیز روایات فراوانی در کتب شیعه وجود دارد که برای نمونه به یکی از آنها از زبان مبارک امیرالمومنین علیه السلام اشاره می کنیم:

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ الْيَقْطِينِيُّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلَّمَ أَصْحَابَهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعَمِائَةِ بَابٍ مِمَّا يُصْلِحُ لِلْمُسْلِمِ فِي دِينِهِ وَ دُنْيَاه ... لَا يَخْرُجِ الْمُسْلِمُ فِي الْجِهَادِ مَعَ مَنْ لَا يُؤْمَنُ عَلَى الْحُكْمِ وَ لَا يُنْفِذُ فِي الْفَيْءِ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنْ مَاتَ فِي ذَلِكَ كَانَ مُعِيناً لِعَدُوِّنَا فِي حَبْسِ حُقُوقِنَا وَ الْإِشَاطَةِ بِدِمَائِنَا وَ مِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ ...

الصدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسين (المتوفى381هـ)، الخصال، ج2، ص625، ح10، تحقيق، تصحيح وتعليق: علی أكبر الغفاری، ناشر: منشورات جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية فی قم المقدسة، سال چاپ 1403 ـ 1362.

فرد مسلمان نباید در رکاب کسی که در انجام دستورات الهی بر او اعتمادی نیست و فرمان خدا را در باره غنیمت جنگی اجرا نمی‌کند به جنگ برود و چنانچه در چنین جنگی کشته شود، در حبس حقوق ما و ریختن خون های ما دشمنان را یاری نموده است و مرگ او همان مرگ دوران جاهلیت است ...

دهم: دشمنی و عداوت بنی امیة لعنهم الله نسبت به اهل بیت علیهم السلام و همچنین ابراز برائت اهل بیت علیهم السلام از بنی امیه علیهم لعائن الله مسأله ای است ثابت و قطعی که روایات و گزارش های فراوانی در تأیید آن در کتب شیعه و اهل تسنن موجود است.

با توجه به این نکته، اصلا معقول نیست که امیر المؤمنین علیهم السلام حسنین سلام الله علیهما را همراه با لشکری که فرماندهی آن را «سعید بن العاص» که اُموی بوده بفرستد!

یازدهم: اگر چنین ادعایی (حضور حسنین علیهما السلام در فتوحات و نقش داشتن در جنایات لشکریان خلفاء) حقیقت می داشت، منطقه ای همچون طبرستان رفته رفته در طول تاریخ به مأمن فرزندان اهل بیت علیهم السلام تبدیل نمی شد. آن هم تا جایی که به عنوان نمونه سادات فاطمی به دلیل نبود امنیت در عراق و حجاز به مناطقی چون طبرستان آمده و از آن جا مبارزات سیاسی خود را ادامه دهند.

اگر ادعای اسلام ستیزان صحت می داشت، سادات فاطمی – آن هم در شرایطی که زمان زیادی از تاریخ فتح طبرستان به وسیله ی لشکر «سعید بن العاص» نگذشته بود – در طبرستان بایستی مورد کراهت و نفرت قرار می گرفتند.

جالب آن که امروزه نیز بیشترین تراکم سادات در ایران مربوط به نواحی شمالی کشور می باشد و این نشان دهنده ی وجود تعاملات مثبت زیاد و ازدواج و همچنین روابط حسنه ما بین سادات و مردم ایران می باشد که باعث شده تا نسل آنان تا به امروز چنین ادامه پیدا کند.

دوازدهم: اگر حسنین علیهما السلام در جنایات لشکر خلفاء و فتوحات نقش می داشتند، با توجه به وجود دشمنان سرسختی که اهل بیت داشتند می بایست این مطلب از طرق مختلف در طول تاریخ نقل می شد و به

شهرت زیادی نیز می رسید. همچنین حاکمانِ غاصب نیز برای مشروع جلوه دادن جنایاتشان بایستی به کَرّات به این مسأله استدلال می کردند حال آن که تنها یک گزارش دروغین با سندی که در روات آن فردی دروغگو وجود دارد با متنی مضطرب که آن هم در کتاب تاریخ طبری موجود است و غیر از آن چیزی وجود ندارد!

سیزدهم: سیره ی اهل بیت علیهم السلام در رابطه با وفای به عهد و همچنین چگونگی رفتار با دشمنان و أُسَرا در روایات و گزارش های مختلف نقل شده است و با گزارش جعلی طبری کاملا مغایر است.

چهاردهم: حتی در همین روایت جعلی طبری نیز بر خلاف ادعای شیعه ستیزان، صحبتی از نقش و دست داشتن حسنین علیهما السلام در کشتار مردم ایران نمی باشد و اصولا از عکس العمل ایشان در برابر سعید بن عاص هیچ سخنی گفته نشده است.

پانزدهم: امام خمینی رحمه الله نیز حضور امام حسن علیه السلام در فتوحات را امری می دانند که ثابت نشده است.

- مضافا الی عدم ثبوت حضور أبي محمد علیه السلام في تلك الغزوات - أن ذلك لا یدل علی رضاهم، ولعلهم کانوا في ذلك مجبورین ملزمین، ومعلوم أنه لم یمکن لهم التخلف عن أمر المتصدین للخلافة.

الموسوي الخمیني، السید روح الله (المتوفی 1410 هـ)، کتاب البیع، ج3، ص72، الناشر: مؤسسة اسماعیلیان.

علاوه بر عدم ثابت شدن امام حسن علیه السلام در آن جنگ ها، چنین مساله ای دلالت بر رضایت ایشان ندارد و چه بسا مجبور به آن شده اند و مشخص است که آنان نمی توانسته اند نسبت به خواست متصدیان خلافت تخلفی کنند.

شانزدهم: علامه سید جعفر مرتضی عاملی - از علماء و محققین برجسته ی معاصر - در مورد حضور حسنین علیهما السلام در فتوحات بحث مفصلی دارد که به صورت کلی ضمن ارائه ی ادله و استدل های مختلف، حضور ایشان در فتوحات را منتفی می داند.

ولكننا بدورنا، لا نستطيع قبول ذلك، ونعتقد: أن الحسنين عليهما السلام لم يشتركا في أي من تلك الفتوحات.ونرى أن تلك الفتوحات لم تكن - عموما - في صالح الإسلام، إن لم نقل: إنها كانت ضررا ووبالا عليه ...

العاملي،السيد جعفر مرتضى، الحياة السياسية للامام الحسن،ص135،الناشر: دار السيرة،الطبعة: الأولى، 1414 هـ - 1994 م.

اما ما نمی توانیم چنین چیزی را قبول کنیم و معتقدیم که حسنین عیهما السلام در هیچ یک از آن فتوحات شرکت نکرده اند و معتقدیم که آن فتوحات عموما اگر به ضرر اسلام نبوده باشد، به مصلحت اسلام هم نبوده است ...

هفدهم: عبدالحسین زرین کوب (نویسنده و مورخ مورد علاقه ی بسیاری از باستان گرایان) گزارش حضور حسنین علیهما السلام در فتح طبرستان را فاقد اعتبار می داند.

اما خبر این لشکرکشی ها مخصوصا در آن چه راجع به شرکت نوادگان رسول خدا در آن آمده است محل اشکال است و تردیدی که در آن باب شده است از این جاست.

زرینکوب،عبدالحسین (متوفای 1378 ش)،تاریخ مردم ایران (کشمکش با قدرت ها)،ج2، ص346و347،ناشر: انتشارات امیر کبیر، 1377 ش.

هجدهم: با دقت در قرائن و شرایط تاریخی طبرستان در خواهیم یافت که انگیزه ی اصلی از جعل چنین خبری چه بوده است.

طبرستان رفته رفته به مرکز تشیع و دوستداران اهل بیت علیهم السلام تبدیل شده بود تا جایی که بسیاری از فرزندان اهل بیت علیهم السلام که با قدرت های حاکم در حال مبارزه ی سیاسی نیز بودند، آن جا رابه عنوان مأمن خویش امتحان می کردند و فعالیت های خود را در آن جا سامان می بخشیدند و حتی دست به فعالیت های بسیار جدی و گسترده ای در طبرستان نیز زدند که برای اطلاع از آن به صورت مفصل می توانید به کتب مربوط به تاریخ طبرستان و علویان طبرستان در طول تاریخ مراجعه کنید.

بدیهی است که در چنین شرایطی، یکی از بهترین راه ها برای گرفتن چنین پایگاه محکم و مورد اعتمادی از فرزندان اهل بیت علیهم السلام، ایجاد تفرقه و بدبینی می باشد و از این روست که چنین خبری از سوی دستگاه های حاکم که ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم السلام نیز بودند جعل شد تا به این هدف شوم خود دست یابند.

در پایان به دو نقل جالب اشاره می کنیم که نشان می دهد در زمان طبری (که قبلا ثابت کردیم وی فردی متعصب و اهل تحریف و تزویر بوده است) سب ابوبکر و عمر در طبرستان شایع شده بوده است و همین انگیزه ی جعل چنین دروغ هایی و نقل و نشر آن را تقویت می کند.

قال أبو بكر ابن كامل: ولم يكن فيه ذلك، وقد كان رجع إلى طبرستان فوجد الرفض قد ظهر، وسبّ أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بين أهلها قد انتشر، فأملى فضائل أبي بكر وعمر حتى خاف أن يجري عليه ما يكرهه، فخرج منها من أجل ذلك.

الرومي الحموي، أبو عبد الله ياقوت بن عبد الله (المتوفى 626 هـ)، معجم الأدباء أو إرشاد الأريب إلى معرفة الأديب ، ج6، ص2464، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة : الأولى 1411 هـ - 1991م.

ابوبکر بن کامل می گوید چنین نبود و طبری به طبرستان بازگشته بود و مشاهده کرد که رفض (رافضی گری) و سب اصحاب پیامبر صلی الله علیه [و آله] و سلم در میان اهالی آن جا پدیدار شده است و به همین دلیل فضائل ابوبکر و عمر را املا کرد تا جایی که ترسید آن چه دوست ندارد به سرش بیاید و به همین دلیل از آن جا خارج شد.

وقال عبد العزيز بن محمد الطبري: أخبرني غير واحد من أصحابنا أنه رأى عند أبي جعفر شيخا مسنّا، فقام له أبو جعفر وأكرمه، ثم قال أبو جعفر: إن هذا الرجل ناله فيّ ما قد صار له عليّ به الحقّ الكثير، وذلك أني دخلت إلى طبرستان، وقد شاع سبّ أبي بكر وعمر فيهما، فسألوني أن أملي فضائلهما ففعلت، وكان سلطان البلدة يكره ذلك، فاجتمع إليه من عرّفه ما أمليته، فوجّه إليّ، فبادر هذا وأرسل إليّ من أخبرني أني قد طلبت، فخرجت من وقتي عن البلد ولم يشعر بي، وحصل هذا في أيديهم فضرب بسببي ألفا.

الرومي الحموي، أبو عبد الله ياقوت بن عبد الله (المتوفى 626 هـ)، معجم الأدباء أو إرشاد الأريب إلى معرفة الأديب ، ج6، ص2464، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة : الأولى 1411 هـ - 1991م.

عبد العزیز بن محمد طبری می گوید: چند نفر از اصحابمان به من خبر دادند که فردی سن و سال دار را در نزد ابوجعفر طبری دیدند که طبری برای او بلند شد و وی را اکرام کرد. طبری گفت: این شخص نسبت به من به جایگاهی رسیده است که بر گردن من حق زیادی دارد و این بدان دلیل است که من وارد طبرستان شدم و سب ابوبکر و عمر در آن جا رواج یافته بود. به همین دلیل از من خواستند که فضائل آن دو را املا کنم و من چنین کردم و حاکم آن جا از این مساله بدش می آمد. کسانی پیش او جمع شده و آن چه من املا کردم را به او گفتند و به همین دلیل حاکم کسانی را فرستاد و سپس این مرد سن و سال دار کسی را پیش من فرستاد و به من خبر داد که حاکم مرا خواسته است.در نتیجه من از طبرستان خارج شدم و کسی متوجه من نشد و این مرد به دست آنان افتاد و به خاطر من هزار ضربه شلاق خورد.

پس در نتیجه بر اساس چند محور مشخص شد که گزارش حضور امام حسن و امام حسین علیهما السلام در جنگ طبرستان هیچ گونه گزارش مورد اعتمادی ندارد و در مقابل این ادعا ادله فراوانی جهت اثبات عدم حضور این بزرگواران در جنگ با ایران وجود دارد.

موفق و مؤید و به دنبال حق و حقیقت باشید

واحد ادیان، فرق و قومیت های جنبش مصاف (افق)

@masaf_ofogh